

Research Article

A Comparative Study of the Symbols of Nature in the Poetry of Sohrab Sepehri and Samih Ghasem

Yadollah Rafiei

Abstract

The symbol sometimes appears in the form of words, and words are taken in their actual words used in the meta sense. Some of these words, are the elements of nature. Accordingly, we can say; Aspects of symbolic and allegorical elements of nature, art and creative implications if applied intelligently in the poem creates.

Sohrab Sepehri and Samih Ghasem are two poets from two different Iranian and Arabic cultures whose studies and research show that symbolism has been very important in expressing their concepts, teachings and thoughts and naturalism is one of their common aspects. .Key words: Symbol, Arabic poetry, Samih Qassem, elements of nature, Palestine The findings of this research, which has been done by analytical-descriptive method, indicate that Sohrab, as a modern and romantic poet, has depicted many elements of nature in his poems, and Samih Qasim, as one of the great cryptographers in contemporary Arabic poetry, To express the reality of society and social problems, it has given elements of nature symbolic properties.

Keywords: Symbol, Persian Poetry, Arabic Poetry, Elements Of Nature, Sohrab Sepehri, Samih Ghasem

بررسی تطبیقی نمادهای طبیعت در شعر سهراب سپهری و

سمیح قاسم

یدالله رفیعی

چکیده

رمز و نماد گاهی در قالب الفاظ و کلمات پدیدار می‌شود و در این صورت واژگان در معنای فرا واقعی خود به کار می‌روند، برخی از این واژگان، عناصر طبیعت است بر این اساس می‌توان گفت؛ دادن جنبه‌های نمادین و تمثیلی به عناصری از طبیعت، هنری است که اگر هوشمندانه در شعر به کار رود دلالت‌های ضمنی و خلاقانه‌ای را ایجاد می‌کند.

سهراب سپهری و سمیح قاسم دو شاعر از دو فرهنگ متفاوت ایرانی و عربی هستند که بررسی و تحقیق در شعرشان نشان می‌دهد که رمز و نماد در بیان مفاهیم، آموزه‌ها و افکارشان بسیار مورد توجه بوده است و طبیعت‌گرایی یکی از وجوه مشترک آنها به شمار می‌رود.

یافته‌های این پژوهش که به روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است بیان‌کننده آن است که سهراب به عنوان یک شاعر نوپرداز و رمانتیست در اشعار خود بسیاری از عناصر طبیعت را به تصویر کشیده است و سمیح قاسم به عنوان یکی از بزرگان رمزگرا در شعر معاصر عربی، برای بیان واقعیت جامعه و مشکلات اجتماعی به عناصری از طبیعت، خاصیت نمادین بخشیده است.

واژگان کلیدی: نماد، شعر فارسی، شعر عربی، عناصر طبیعت، سهراب سپهری، سمیح قاسم

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از ادبیات است که ادبیات کشورهای مختلف جهان را با تاکید بر نفوذ موضوع‌ها و روش‌های ادبی که به نهضت‌های بزرگ فکری منجر شده است بررسی می‌کند. بررسی تطبیقی آثار ادبی به عنوان یکی از جذاب‌ترین جنبه‌های نوپای ادبیات، سهم بزرگی در انتقال جاودانگی گنجینه‌های ادبی ایفا می‌کند. در واقع مقصود از ادبیات تطبیقی مقایسه و مطابقت ساده و مطلق نیست بلکه توجه ویژه معطوف به آن است که موضوع‌ها و روش‌های تفکر ادبی چگونه در هم نفوذ کرده یا از یکدیگر منشعب و یا با هم ادغام شده و نهضت‌های بزرگ فکری را به وجود آورده‌اند. (ر.ک، صفاری، ۱۳۵۷: ۱)

نمادگرایی نام مکتبی ادبی- هنری است که در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه به وجود آمد و در واقع نهضتی علیه ناتورالیسم و رئالیسم بود. واقع‌گرایان و طبیعت‌گرایان اعتبار چندانی برای واقعیت‌های ذهنی و روانی و عاطفی قائل نبودند و نمی‌توانستند احساسات و عواطف و آگاهی‌های درونی و روحانی خود را به دیگران منتقل کنند. نمادگرایان شورشی علیه آنها به راه انداختند و ضعف و ناتوانی آن مکاتب را نمایان ساختند؛ به دنبال آن، سمبولیسم به عنوان جریانی قوی و بادوام شکل گرفت.

«اصطلاح نماد جایگزین سمبل یونانی و رمز عربی است. سمبل از ریشه مصدر یونانی سیمبالین (Symbalin) به معنای «به هم پیوستن» و «به هم انداختن» است و اسم «سیمبالین» از آن مشتق شده و به معنای نشان، مظهر، نمود و علامت به کار رفته است». (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۴۱۱) در حوزه ادبیات، نماد به چیزی گفته می‌شود که هم خودش باشد و هم مظهر مفاهیمی دیگر؛ مثلاً درخت زیتون علاوه بر مفهوم واقعی‌اش، نماد صلح و دوستی نیز هست.

نماد یکی از آرایه‌های ادبی است. ویژگی بارز نماد، ابهام، نداشتن صراحت و غیر مستقیم بودن آن است؛ به این معنا که در زبان سمبلیک، مراد و مقصود، ظاهر و صورت کلام نیست بلکه مفهومی و رای ظاهر و فراتر از آن است. نمادگرایان معتقدند: «شعر، نقاشی نیست بلکه جلوه‌ای از حالات روحی است. عرصه شعر از آنجا شروع می‌شود که با حقیقت واقع، قطع رابطه شود و این عرصه تا بی نهایت ادامه می‌یابد.» (سید حسینی، ۱۳۷۶: ۵۴۶-۵۴۵)

از آنجا که انسان موجودی نمادین است و مانند هر پدیده نمادین دیگر می‌بایست به نقطه مبدأ یا سرآغاز خویش رجوع کند تا بتواند معنای اصلی و ذاتی خویش را بیابد، توجه او به نماد و نمادگرایی امری طبیعی به نظر می‌رسد، چون بسیاری از مفاهیم مربوط به ذهن و روان زندگی انسان کهن از طریق تثبیت شدن در نمادها به انسان امروزی رسیده است. اگر چه مکتب سمبولیسم که در حقیقت مکتب برجسته سازی نماد است نه نماد آفرینی، حدود یک قرن پیشینه دارد ولی نمادگرایی و نماد آفرینی تاریخچه‌ای دیرین دارد.

طبیعت‌گرایی و توجه به عناصر طبیعی سابقه‌ای دیرینه در ادبیات جهان دارد و شعر نیز زبان طبیعت است زیرا شاعر برای بیان زیبایی‌های طبیعت و احساس خود از جهان باید بر زبان عاطفی تکیه کند و ناچار است کلمه‌ای را که برای بیان احساس خود از جهان وضع می‌کند از جریان طبیعی خارج کرده و

شکلی از خیال به آن ببخشد. به تعبیری دیگر «طبیعت تقریباً در مرکز نگاه شاعرانه همه شاعران قرا گرفته است اما هر یک به طرز خاص به آن می نگرند» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۵۱۰) از این رو برخی شاعران صبغه اصلی شعر خود را به وصف طبیعت و جلوه‌های گوناگون آن اختصاص داده‌اند و گروهی دیگر فقط به برخی از عناصر طبیعت پرداخته‌اند.

این پژوهش بر آن است که با بررسی واژگان نمادین عناصر طبیعت در شعر سهراب سپهری و سمیح قاسم به سؤال‌های ذیل پاسخ دهد:

- ۱- شاعران از کدام عناصر طبیعت برای بیان مفاهیم نمادین خود بهره برده‌اند؟
 - ۲- چگونه می‌توان با شناخت معنی نمادین واژگان عناصر طبیعت، به رمزهای شعر آنها پی برد؟
- روش پژوهش در این نوشتار تحلیلی- توصیفی است؛ به این ترتیب که پس از نگاهی کوتاه به نماد و نمادگرایی و علل گرایش شاعران به نمادگرایی، به بررسی عناصر طبیعت در شعر آنها پرداخته و سپس به مهمترین نتایج پژوهش در قسمت نتیجه‌گیری اشاره شده است.

۲. پیشینه پژوهش

نمادپردازی در شعر معاصر فارسی و عربی مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته و این دو شاعر با توجه به شهرتشان مقالات جداگانه متعددی را به خود اختصاص داده‌اند ولی تاکنون کتاب، پایان نامه یا مقاله‌ای مستقل در این موضوع نوشته نشده است. در ذیل به برخی آثار که در باره طبیعت بوده‌اند اشاره می‌شود.

راز طبیعت در شعر سهراب سپهری عنوان مقاله‌ای است که ضیاءالدین ترابی در شماره ۲۰ کیهان فرهنگی در خرداد ۱۳۸۲ منتشر کرده است. وی در این مقاله پنج صفحه‌ای به مواردی از طبیعت‌گرایی در شعر سهراب می‌پردازد و معتقد است؛ هدف سپهری از توصیف طبیعت کشف رمز و رازی است که آن را در شهر و زندگی زمان خود نمی‌یابد.

جایگاه طبیعت در اشعار سهراب سپهری عنوان مقاله دیگری است که سیده ندا قاضی زاده در شماره دو مجله باغ نظر منتشر کرده است. وی در این مقاله به دوره‌های تحول فکری سهراب پرداخته و در پایان به این نتیجه رسیده است که سهراب راه رسیدن به خدا را به کمک شناخت آفریده‌هایش طی می‌کند و تمام طبیعت برای او آیه‌ای از خالقش است.

بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، عنوان مقاله‌ای است که کامران قدوسی در شماره ۵ مجله ادبیات تطبیقی در بهار ۱۳۸۷ منتشر کرده است. وی در این مقاله ضمن اشاره به مضامین مشترک به بیان تفاوت‌های طبیعت‌گرایی پرداخته است.

در حوزه شعر پایداری فلسطین با تکیه بر اشعار سمیح القاسم پژوهش‌های بسیاری به صورت مقاله، پایان نامه و کتاب به انجام رسیده است ولی تحقیقی دیده نشد که به صورت اختصاصی به بررسی عناصر نمادین طبیعت در اشعار وی پرداخته باشد برای آشنایی، تعدادی از پژوهش‌هایی که به شعر سمیح القاسم پرداخته‌اند معرفی می‌کنیم: پایان‌نامه سمیه زرنندی دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد با

عنوان «تصویرگری در شعر مقاومت سمیح القاسم» که در سال ۱۳۹۰ با راهنمایی دکتر سید حسین سیدی نگاشته شده است. این پژوهش به معرفی ادبیات مقاومت و بررسی نمونه‌های تصویر در شعر سمیح القاسم پرداخته است. نویسنده ضمن بررسی موضوعی تصویرهای شعری، فقط به ذکر چند نمونه شعری شاعر اکتفا کرده است.

مقاله کبری روشنفکر و حامد پور حشمتی با عنوان: «موتیف النخلة و الزيتون فی شعر سمیح القاسم» که در سال ۲۰۱۵ در مجله «إضاءات نقدیة فی الأدبیین العربی و الفارسی» به چاپ رسیده است. نویسندگان در این مقاله ابتدا به معرفی موتیف و جایگاه آن در ادبیات پرداخته‌اند سپس موتیف نخل و زیتون در اشعار سمیح القاسم را با ذکر نمونه‌هایی از اشعار وی بررسی کرده و معتقدند: نخل و زیتون در شعر سمیح القاسم به طور مساوی به عنوان نماد مقاومت تکرار شده است.

مقاله محمد خاقانی اصفهانی و مریم جلائی با عنوان «التراث الدینی فی شعر سمیح القاسم شاعر المقاومة الفلسطينية» که در سال ۱۳۹۰ در مجله «دراسات فی اللغة العربیة و آدابها» به چاپ رسیده است. نویسندگان در این مقاله سنت‌های دینی در شعر سمیح القاسم را مورد بررسی قرار داده‌اند و معتقدند که شاعر با بکارگیری متون دینی بیشتر به ابعاد سیاسی آن پرداخته است و این متون را به بهترین وجه هنری در اشعار خود آورده است و با ذکر نمونه‌هایی از اشعار وی به شخصیت‌های قرآنی چون: هابیل و قابیل، ابراهیم، نوح، یعقوب و محمد (ص) پرداخته‌اند و سپس به شخصیت‌های تاریخی چون بلال، صلاح الدین ایوبی و طارق بن زیاد اشاره کرده‌اند. می‌توان گفت نویسندگان در این مقاله فقط شخصیت‌های دینی و تاریخی را در اشعار سمیح القاسم بررسی کرده‌اند.

مقاله رقیه رستم پور ملکی و حوراء رشنو، با عنوان «رمزیة المرأة عند سمیح القاسم» که در سال ۲۰۱۴ در مجله «اللغة العربیة و آدابها» به چاپ رسیده است. نویسندگان در این مقاله بخشی از اشعار سمیح القاسم را بررسی و نمونه‌هایی از آن را آورده‌اند که زن به عنوان دوست و مادر در نمادهای مختلف ذکر شده است و معتقدند؛ پرداختن به زن در اشعار وی بیانگر آن است که زن دوشادوش مرد در تمام مراحل مبارزه حضور دارد.

۳. نمادهای طبیعی در اشعار دو شاعر

۱.۳. زمین

سمیح قاسم، فلسطین را نه تنها به جهت موقعیت جغرافیایی و آب و هوای معتدلش، که آن را به عنوان وطن، عزیز می‌داند. او چون برخی دیگر از شاعران فلسطینی بر مساله زمین تاکید کرده و بدان تمسک می‌جوید و در شعری با عنوان «رسالة الی الله» می‌گوید: «أَرْضُنَا مِنْ عَسَلٍ / یُحْکِی بِهَا الْأَنْهَارُ / یُحْکِی مِنْ حَلِیبِ أَنْجَبَتْ / یُحْکِی کِبَارِ الْأَنْبِیَاءِ / وَ عَشَقْنَاهَا وَلَكِنَّا أَنْتَهینَا فِی هَوَانَا أَسْقِیَاءَ / وَ حَمَلْنَا کُلَّ الْأَمِّ الصَّلِیبِ» (قاسم، ۱۹۸۷: ۶۴) (سرزمین ما از عسل است، نهرهایش چون نهرهای شیر و عسل است در خور ستایش است، خبر از پیامبران بزرگ می‌دهد و همواره به آن عشق می‌ورزیم، ولی در راه عشق به وطن رنج‌ها کشیده‌ایم و درد صلیب را تحمل کرده‌ایم)

منظور شاعر از زمین تنها خاک یا مکان خاصی نیست، بلکه رمزی است از وطن یعنی؛ فلسطین. او خاکی را که بر روی آن زندگی می‌کند مقدس می‌شمارد و سرزمین خود را جایگاه پیامبران راستین الهی توصیف می‌کند، نهرهای روان و چشمه‌های جوشان آن را در حلاوت و شیرینی چون شیر و عسل می‌داند. شاعر در شعر خود با عنوان «الأرض من بعدی» سرزمین خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «یا أجمل النضات فی قلبی / یا مَنْ نِعْمَتْ لَدِیْكَ بِالْحُبِّ / أترایَ أَشقی فیک بالبغض» (همان: ۴۸۶) (ای زیباترین نبض‌های قلبم، ای که با عشق در کنار تو آرام گرفتم، آیا از کسی که تو را بدبخت کرد متنفری) او وطنش را به مادر تشبیه می‌کند و آن را تنها عامل آرامش و آسایش خود می‌داند و معتقد است که وجود آن موجب ادامه حیات اوست. در ادامه همین شعر، خودش را مانند فرزند وطن می‌داند و می‌گوید: «رُدّی عَلَی ابْنِک... / ابْنِکِ المَفْجُوع... / یا أَرْضِی» (همان: ۴۸۶) (ای سرزمین من پاسخ فرزند غم‌دیده‌ات را بده)

شاعر در شعری دیگر با عنوان «الطِّفْلُ الذی ضَحک لَأَمِّهِ المَقْتُولَةُ» می‌گوید: «حَبَا فِی سَاحَةِ الدَّارِ / وَکَرَّکَ حَیْنَ فَاجَأَهَا جَوَارُ السُّورِ مطروحه... / تصیح: / تَعَالِ یا وَکَدِی / تَعَالِ ارْضِعْ / فَخَفَّ لَهَا عَلَی أَرْبعِ / وَ غَرَّدَ نَغْرَهُ: أُمَاهُ» (همان: ۲۰۱-۲۰۲) (کودک در حیات خانه روی زمین می‌خزید و غافلگیرانه با صدای بلند می‌خندید، دیوارها فرو می‌ریختند و مادر فریاد می‌زد، بیا پسر، بیا تا به تو شیر دهم، کودک چار دست و پا به سمت مادر می‌رفت و با خنده می‌گفت: مادر جان)

سرزمین خود را به مادری مهربان و دلسوز و خودش را به کودکی شیر خوار تشبیه می‌کند و صحنه‌ای زیبایی می‌آفریند و در آن صحنه کودک ناگهان با دیوار فرو ریخته و گل‌های پریز شده مواجه می‌شود و می‌خندد و در آن حال مادرش او را صدا می‌زند و به او می‌گوید: پسرم بیا تا تو را شیر دهم، کودک می‌خندد و به سوی مادر می‌رود.

سمیح قاسم در قصیدهٔ «لَاتَبْکِی عَلَیَّ یا أُمِّی» می‌گوید: «عابر موتی یا أُمِّی / فلا تبکی عَلَیَّ / لم یزل وَجْهَی عَلَی بَابِک عِبَادَةُ شَمْسِ / وَ عَلَی زَنْدِکِ وَ شَمَّا أَبْدِیَّ / فاسلمی و انتظرنی / عابر موتی... عابر» (ای مادرم مرگ من می‌گذرد، پس بر من گریه نکن، صورت من بر در خانهٔ تو مانند گل آفتابگردان است و چون خطوط خالکوبی بر بازوی تو تا ابد نقش می‌بندد، پس تو سالم بمان و منتظرم باش، مرگ من می‌گذرد) (قاسم، ۱۹۹۲: ۴۷۹/۱)

او مادر دلسوز و مهربان خود را خطاب می‌کند، تمام حزن و اندوه‌های غربت، گریه‌های بی‌امانش و زخم‌های تیر خورده‌اش را با هزاران خاطرات اندوهبار، که به خاطر دوری از مادر متحمل گشته است، یاد آوری می‌کند و این مادر دلسوز و نالان، کسی جز وطن نیست. او مادر را نماد سرزمین از دست رفته‌اش می‌داند، یقین دارد که وطن جایگاه پرستش روشنایی‌ها و پاک‌ها است و او حزن و اندوه وطن را به خاطر می‌آورد و ویرانی‌ها و خرابی‌های آن را مانند خالکوبی بر مچ دست، جاوید و ماندگار می‌داند و اعتقاد دارد مرگ فلسطینیان چون عابری است گذرا و امری است متداول اما تنها دعای خیرش سلامتی مادرش یعنی؛ وطن است و از او انتظار دارد منتظر بازگشت فرزندانش باشد. از آنجا که گل آفتابگردان نماد ستایش و غرور و پرستش است، شاعر با ذکر این گل می‌گوید: با غرور تن به مرگ می‌دهم و شهید می‌شوم ولی تو را تسلیم دشمن نمی‌کنم و مانند گل آفتابگردان با سربلنی و غرور تو را ستایش می‌کنم.

اما در قصیده «کما نشاء» شاعر خود را به سرزمینش وابسته می‌داند و معتقد است که هر دو به هم نیازمند هستند و می‌گوید: «لو كنت شجرة / ساكون عندليباً يعيش بين أغصانك / لو كنت شجرة / ستكونين فاكهتي الوحيدة...» (همان: ۴۵۷/۲) (اگر تو به منزله درخت باشی من بلبلای خواهم بود که بین شاخه‌های تو لانه می‌سازد و اگر من مانند درختی باشم تو به منزله تنها میوه من هستی) او میان خود و وطن ارتباطی ناگسستنی قائل است و می‌گوید این ارتباط، خاص است.

شاعر در قصیده‌ای با عنوان «طبعاً» می‌گوید: «أوقفوا الساعات / وارتاحوا على الرمل قليلاً / ثم ناموا / أصبح الرمل رجلاً و نخيلاً / ثم طبعاً أيها السادة ماتوا...» (همان: ۲۵۱/۲) (آنها زمان را متوقف ساختند و اندکی بر روی شن‌ها به استراحت پرداختند سپس خوابشان برد و شن‌ها و ماسه‌ها مردانی شدند طبعاً آنها مردند)

شن را به عنوان نماد سرزمین فلسطین در شعر خود ذکر می‌کند و می‌گوید دشمنان زمان را متوقف و فلسطین را اشغال کردند و اندکی در آن به استراحت پرداختند ولی شن‌ها و ماسه‌ها در قالب مردانی بسیار جنگجو، مانند نخل‌های استوار قیام کردند و آنها را کشتند... و این گونه آزادی فلسطین را آرزو می‌کند.

سپهری نیز در شعر خود به زمین اشاراتی کرده و گاه معنای اسطوره‌ای آن را مورد توجه قرار داده است زیرا زمین همیشه زایندهٔ چنین داستان‌ها و وقایع باور نکردنی بوده است. او در شعر «نشانی» می‌گوید: پس به سمت گل تنهایی می‌پیچی / دو قدم مانده به گل / پای فوارهٔ جاوید اساطیر زمین می‌مانی (سپهری، ۱۳۸۰: ۳۵۹)

او در جایی دیگر از شعر خود زمین را نماد دنیا و آنچه در آن است می‌داند به عبارتی دیگر ادعای او در مورد زمین که می‌گوید: همهٔ روی زمین پیدا بود (همان: ۲۸۴) اغراق نیست بلکه او کوچک‌نمایی می‌کند، او می‌خواهد بگوید هر چه مربوط به ظاهر زمین و زندگی است در آن شناخته شده است و آنچه که مهم‌تر و ناشناخته است راز درون اشیاء و پشت زندگی انسان است.

سهراب گاهی زمین را نماد کل طبیعت می‌داند آنجا که می‌گوید: یاد من باشد کاری نکنم، که به قانون زمین بر بخورد (همان: ۳۵۲) از نگاه او قانون طبیعت و قانون زمین یکی است، اگر به قانون زمین بر بخورد چون خودمان هم بخشی از همین طبیعت و همین زمین هستیم به خودمان لطمه می‌زنیم بنابر این قانون چمن از ما می‌خواهد به ندای طبیعت پاسخ مثبت بدهیم.

او در جایی دیگر از شعر خود زمین را نماد کل زندگی می‌داند و می‌گوید: من به آغاز زمین نزدیکم (همان: ۲۸۷) مراد شاعر از آغاز زمین، آغاز پیدایش زندگی انسان است و از سویی دیگر می‌توان گفت منظور شاعر از زمین در این جا هستی همهٔ اشیاء است، زیرا در ادامه می‌گوید: روح من در جهت تازهٔ اشیا جاری است. (همان: ۲۷۸)

۲.۳. شب

نماد شب دارای دو جنبه است؛ جنبه تاریک، جایی که پستی و فساد صورت می‌گیرد و جنبه دوم آن آماده سازی برای روز، جایی که زندگی از آن بیرون می‌جوشد، شب با توجه به صفت تاریکی و ظلمانی

آن معمولاً نماد ظلم، استبداد، جهالت و خفقان است. شب نماد روزهای سیاهی است که بشر تجربه کرده و می‌کند. سمیع قاسم چون خود در شب زیسته و آن را با تمام وجود درک کرده است، بیشتر تصویرها و نمادهای شعری او همسو با تصویر شب نقش خود را ایفا می‌کند. هر چند شاعر شب را نماد ظلم و ستم می‌داند ولی از آنجا که به پایان استبداد امیدوار است پایان شب را نماد پایان ظلم می‌داند و در قصیده «فی ساعات اللیل المتأخرة» می‌گوید: «خرجوا فی اللیل / كانوا اربعة... / عندما عادوا مع الفجر و كانوا... الف جیل» (شبانۀ خارج شدند، چهار نفر بودند، وقتی با سپیده صبح برگشتند هزاران نسل بودند) (قاسم، ۱۹۹۲م: ۵۱/۱)

وی لحظات پایانی شب را نماد فنا پذیری اشغالگران فلسطین می‌داند و به عقیده او صبح پیروزی نزدیک است و همچنان که شب به پایان می‌رسد و روز جای آن را می‌گیرد اشغالگران خواهند رفت و مردم فلسطین بر وطن و سرنوشت خود حاکم خواهند شد. او خروج از تاریکی شب و حرکت شبانه را رمزی برای رهایی از ظلم و بیداد ستمگران و متجاوزان غاصب قرار داده است و می‌گوید این حرکت شبانه در ابتدا با چهار تن شروع ولی در نهایت این شب تاریک به طلوع سپیده آزادی همراه با هزاران نسل فلسطینی ختم می‌شود و این همان حرکت ابدی است که با مرگ، حیات مجدد می‌یابد.

شاعر در قصیده «حتی الموت» در باره شب چنین می‌گوید: «طوال اللیل غنیت / طوال اللیل.. لم یشعر بک الموتی / طوال اللیل.. غصّ البیت أشباحا/ و فضّ بکاره العتمه فی عنف قطار الصبح / و مرّ ببابک المعقود فوق الجرح... و نادیت صباح الخیر یا أمی و...» (در دل شب ناله سر دادی و مردگان تو را درک نکردند، در دل شب خانه پر از اشباح شد، بکارت تاریکی شب با رسیدن قطار صبح زایل شد و از در بسته گذشت و تو به وطن صبح بخیر گفتی و...) (قاسم، ۱۹۸۷م: ۵۲۸)

او شب را نماد ظلمت و تاریکی و جنایت دشمنان می‌داند و امتداد آن را رمزی برای استمرار اسارت و آوارگی مردم مظلوم خود قرار داده است. در این قصیده مردگان و اشباح را در دل تاریکی شب رمزی برای بیان شدت بی‌داد و تجاوز دشمنان غاصب قرار داده است و «صبح الخیر» رمزی است برای پایان ظلمت و ستم، «امی» نماد وطن است، او یقین دارد هر اندازه شب طولانی باشد بدون شک به پایان می‌رسد و این سیاهی و ظلمت به طلوع خورشید می‌انجامد، بر این اساس می‌گوید: «أومن أن الشمس لاتستر... / انا أقسمت یا شعبی.. / انا أقسمت أن أسهر طول اللیل.. أن أسهر طول العمر.. أن أسهر حتی الموت» (همان: ۵۳۲) (یقین دارم که خورشید پنهان نمی‌ماند... ای ملت من سوگند یاد می‌کنم که در طول شب بیدار بمانم، در تمام عمر نخواهم و تا زمان فرا رسیدن مرگ بیدار باشم)

این همان عهد و پیمانی است که شاعر واقع‌گرای فلسطین با مردم مظلوم خود بسته است؛ سوگند یاد می‌کند که تمام شب و تمام عمر و روزگار خود را تا لحظه فرا رسیدن بیدار باشد و بیداری شبانه رمزی است برای بیان استقامت و پایداری و ادامه نهضت تا پیروزی حتمی فلسطینیان.

در اشعار سپهری واژه شب کاربرد زیادی دارد، او در شعر «صدای پای آب» می‌گوید: روشنی را بچشیم / شب یک دهکده را وزن کنیم، خواب یک آهو را / گرمی لانه لک لک را ادراک کنیم / روی قانون چمن پا نگذاریم / در موستان گره ذایقه را باز کنیم / و دهان را بکشاییم اگر ماه در آمد / و نگوییم که شب چیز بدی است / (سپهری، ۱۳۸۰: ۲۹۳)

شاعر در این ابیات از شب به عنوان نماد سکوت و آرامش یاد می‌کند؛ این واژه در شعر سهراب غالباً رنگ رمانتیک دارد، به همین سبب او این واژه را در مفهوم عاطفی و رمانتیک خود به کار برده است و در این شعر از شب به شیوه استعاره مکنیه بهره جسته است و از سویی با قرار دادن روشنی در کنار آن شب را نماد تاریکی می‌داند که انسان را تشنه نور می‌کند.

شب در شعر سپهری گاهی نماد تاریکی و گم‌گشتگی است، آنجا که می‌گوید: اهل کاشانم، اما/شهر من کاشان نیست/شهر من گم شده است/من با تاب، من با تب/خانه‌ای در طرف دیگر شب ساختم (همان: ۲۸۵-۲۸۶)

او می‌گوید که با شکیبایی، تلاش، شوق و علاقه خانه‌اش را در طرف دیگر «شب» ساخته است؛ او واژه شب را به جای شهر به کار می‌برد زیرا از نگاه او علت گم‌شدن شهر، خانه و آدم‌ها، تاریکی است.

۳.۳. صبح

واژه صبح به عنوان نماد فتح و پیروزی در اشعار بسیاری از شاعران به کار رفته است سمیح قاسم نیز در اشعار خود صبح را به عنوان نماد پیروزی و پایان اشغال فلسطین به کار برده است، او در قصیده «ریورتاج..عن حزیران عابر» می‌گوید: «ألف هولاکو أنا أغرقتهم فی دیاجیری و أطلعت صباحی» (هزاران هولاکو را من در تاریکی غرق می‌کنم و صبح پیروزی را به ارمغان می‌آورم) (قاسم، ۱۹۹۲: ۸۳/۲) شاعر از قدرت خود و ملت مظلوم فلسطین سخن می‌گوید و معتقد است ملت او بر تمام ظالمان پیروز خواهند شد و با آوردن واژه «أطلعت صباحی» آزادی سرزمین عزیزش؛ فلسطین و پیروزی مردمش را نوید می‌دهد.

و در جایی دیگر می‌گوید: «رغم الشک و رغم الاحزان/ اسمع وقع خطی الفجر» با وجود تردید و اندوه‌ها، من صدای پای صبح را می‌شنوم (قاسم، ۱۹۸۷: ۷۶)

او ضمن بیان امیدش به پیروزی واژه «الفجر» را به عنوان نماد پیروزی می‌آورد و می‌گوید علی‌رغم تمام شک و تردیدها و حزن و اندوه‌ها، من صدای گام‌های پیروزی را که به سمت ما می‌آید می‌شنوم.

صبح در اشعار سپهری نماد تولدی دیگر است از نگاه او صبح با بالا آمدن خورشید آغاز نمی‌شود بلکه با باز شدن چشم ما آغاز می‌شود: صبح‌ها وقتی خورشید در می‌آید متولد بشویم (سپهری: ۱۳۸۰: ۲۹۸)

واژه صبح در شعر «تا نبض خیس صبح» صبح تقویمی نیست بلکه آن را نماد آغاز زندگی می‌داند، برای او هم دوباره صبح می‌شود و مجبور است مانند نارون باغ آب بخورد: نصف شب بود، از تلاطم میوه/ طرح درختان عجیب شد/ رشته مرطوب خواب ما به هدر رفت/ بعد دست در آغاز جسم آب‌تنی کرد/ بعد، در احساسی خیس نارون باغ صبح شد. (همان: ۴۰۷)

۳.۴. باد

باد در بیشتر فرهنگ‌ها مظهر روح و دم حیاتی عالم است، باد پیک ایزد است. باد از جمله عناصر طبیعی است که به علت فراگیر بودن، نظر همه انسان‌ها به ویژه شاعران را به خود جلب کرده است، شاعران چه در توصیفات خود و چه در مضامین عاشقانه و انقلابی، باد را در معانی استعاری آن به کار برده‌اند.

نماد گرایی باد به دلیل انقلاب درونی‌اش چند وجهی است، نماد بی ثباتی و ناپایداری است. (شوالیه و آلن گربران، ۱۳۸۸: ۶/۲) «باد» با توجه به ویژگی‌هایش می‌تواند دارای دو جنبه منفی و مثبت باشد؛ از نگاه سمیع هرگاه در اختیار ملت مظلوم فلسطین باشد نماد مقاومت است زیرا با شر و بدی و اشغال مبارزه می‌کند مانند آنچه در شعر «نخله النص» می‌گوید: «و تکنس الريح أعمدة الدخان و یکنس الطوفان أعمدة اللهب» (قاسم، ۱۹۹۲: ۵۱۴/۲) (بادها توده‌های دود را جارو می‌کنند و طوفان‌ها توده‌های آتش را جارو می‌کنند) و اگر در اختیار اشغالگران باشد نماد بی ثباتی و ناپایداری است، مانند آنچه در شعر «صقر قریش» می‌گوید: «ونفسی - ... رَغَمَ الرِّيحِ وَالْمَنَفَى وَرَعَمَ مَرَارَةَ التَّشْرِيدِ - تَدْرِكُ.. تَدْرِكُ الدَّرْبَا!!!» (قاسم، ۱۹۸۷: ۴۸۲) (من با وجود باد و تبعیدگاه و علی رَغَمِ تَلْخِيهِ هَايِ أَوَارِغِي رَاهِ رَا مِي يَابِمِ)

شاعر در قصیده «أتحدی» از باد چنین سخن می‌گوید: «کل ما أفهمه من لغة الريح / وأسرار القرى المندثرة / ومواويل الينابيع / على أعشابها المحترقة / شهقة مكتومة / تحفظها عنى جذور الشجرة / شهقة... أن أتحدی» (قاسم، ۱۹۹۲: ۵۳۱/۱) (تمام آنچه من از زبان باد و روستاهای ویران شده و جریان چشمه‌ها بر گیاهان پژمرده در حال مرگ می‌فهمم، فریاد پنهانی است که خود را در پس ریشه‌های درختان از من پنهان می‌دارد، همان فریادی که می‌گوید من هم مبارز می‌طلبم)

شاعر در این قصیده ادعا می‌کند که من زبان باد را می‌فهمم، باد در سرزمین فلسطین مبارز می‌طلبد و مظلومیت مردمش را فریاد می‌زند و می‌خواهد با دشمنانشان مبارزه کند، نه تنها باد که ویرانی روستاها و چشمه‌های جوشان و گیاهان پژمرده در حال نابودی فریاد مبارزه طلبی سر می‌دهند به عبارت دیگر سمیع قاسم تمام عناصر طبیعت فلسطین را در حال مبارزه می‌بیند.

شاعر باد را در قصیده «الخروج على صهوة الموت» با لفظ «الزوابع الشرقية» تندباد و طوفان‌های شرقی به کار برده و می‌گوید: «يا مدن الحزن المدمى.. / يا قرى المذلة / فانظري المنايع الخفيه / وانتظري الزوابع الشرقية» (قاسم، ۱۹۹۲: ۵۹۴/۱) (ای شهرهای غم و اندوه و ای روستاهای مغلوب و زیردست، در انتظار منابع پنهان باشید و در انتظار بادهای شرقی باشید)

و این رمزی است که بر شدت و فراوانی کمک‌های انسان دوستانه کشورهای اسلامی تأکید دارد. او در این قصیده از رموز مختلفی استفاده کرده است و طوفان در نظر او رمزی است برای نیرو و قدرت، یعنی وجودی نیرو بخش که روحیه انقلابی شاعر را قدرت می‌بخشد تا وسیله‌ای برای ایجاد صلح و آرامش تمام ستم دیدگان و مظلومان سرزمین فلسطین باشد.

ولی سپهری باد را در لابلای کتاب‌ها جستجو می‌کند؛ او کتابی را که در آن باد نمی‌آید نمی‌خواند: صبح‌ها نان و پنیرک بخوریم / و بکاریم نهالی سر هر پیچ کلام / و بیاشیم میان دو هجا تخم سکوت / و نخوانیم کتابی که در آن باد نمی‌آید (سپهری، ۱۳۸۰: ۲۹۳-۲۹۴) منظور سپهر از کتابی که در آن باد نمی‌آید کتاب خشک پند و اندرز و کتابی که در آن باد می‌آید کتاب الهی است که مژده رستگار و رهایی می‌آورد و کتاب طبیعت خدا است (ثروتیان، ۱۳۸۴: ۲۱۸)

سپهری باد را نماد تحرک و زندگی می‌داند وقتی در شعر مسافر می‌گوید: حیاط روشن بود / و باد می‌آمد / و خون شب جریان داشت در سکوت دو مرد. (سپهری، ۱۳۸۰: ۳۰۹-۳۱۰)

سپهری در شعر «نقش» باد را نماد افرادی می‌داند که نمی‌خواهند آن نقش باقی بماند: باد و باران هر دو می‌کوبند/ باد خواهد برکند از جای سنگی را و باران هم/ خواهد از آن سنگ نقشی را فرو شوید (همان: ۶۲)

۳.۵. باران

در تمامی فرهنگ‌ها، باران به عنوان نماد اثرهای آسمانی روی زمین در نظر گرفته می‌شود. این نکته واقعیتی بدیهی است که باران عامل بارور کننده زمین است و اینکه زمین از آن حاصلخیز می‌شود. (شوالیه و آلن گربران، ۱۳۸۸: ۴۹۱/۲-۴۹۰) در نگاه سمیع قاسم باران نماد انقلاب و بیداری است او در قصیده «ابن نابویی الاخیر» می‌گوید: «كان أن المطر الطيب لم ينفذ إلينا/ من سحابات الدخان العقر/ فعضشنا ذات عام... ویکینا/ لِنَهَارٍ مَطَرٍ» (قاسم، ۱۹۹۲: ۱۲۵/۲) (باران پاک از بالای ابرهای غلیظ دود به ما نمی‌رسد ولی ما همچنان در طول سال تشنه‌ایم و می‌گرییم و در انتظار یک روز بارانی ایام را سپری می‌کنیم)

شاعر واژه «المطر الطيب» را نماد بیداری و مقاومت و نتیجه آن یعنی؛ پیروزی، می‌داند و می‌گوید: هرچند دودی غلیظ که چون ابری بر بالای سر ما قرار گرفته است مانع رسیدن باران به ما شده است، یعنی؛ هرچند ما هنوز پیروز نشده‌ایم، ولی همچنان تشنه بارانیم و از مبارزه دست بر نمی‌داریم و همچنان بیدار می‌مانیم و مقاومت می‌کنیم تا نتیجه مقاومت را بجشیم.

شاعر در قصیده «جنّاز فی ثلاثاء الرماد» پیروزی را انتظار می‌کشد و می‌گوید: «تشرق شمس الیفه/ يهطل المطر بالعدل والقسطاس» (قاسم، ۱۹۹۲: ۲۸۹/۲) (خورشید پیروزی طلوع خواهد کرد و باران عدالت و آزادی هم جا را خواهد گرفت).

در شعر سپهری واژه باران بسامد بالا و مصادیق متفاوت دارد؛ تکرار این واژه و فزونی کاربرد آن در اشعارش او را به عنوان شاعر باران و آب معرفی کرده است. سهراب همچون سمیع قاسم باران را نماد باروری و تاثیرات آسمانی بر روی زمین می‌داند، او در شعر «گردش سایه‌ها» می‌گوید: مرا راهی از تو بدر نیست/ زمین باران را صدا می‌زند، من ترا. (سپهری، ۱۳۸۰: ۱۸۹)

باران در شعر او گاهی نماد تطهیر، شویندگی، طراوت و نگاه تازه است: با همه مردم شهر زیر باران باید رفت/ دوست را زیر باران باید دید/ عشق را زیر باران باید شست. (همان: ۲۹۲)

باران در شعر سهراب نیز نماد تجلی، مکاشفه، شهود و ارادت الهی و اشراق است او در شعر «تا نبض خیس صبح» می‌گوید: یک نفر آمد کتاب‌های مرا برد/ روی سرم سقفی از تناسب گل‌ها کشید/ عصر مرا با دریچه‌های مکرر وسیع کرد/ میز مرا زیر معنویت باران نهاد. (همان: ۴۰۶)

این باران غیبی، باران کشف و شهود، تجلی و سرازیر شدن انوار الهی بر دل سالک است و منشأ آن آسمان و ابری دیگر است او در شعر «اکنون هبوط رنگ» می‌گوید: از سر باران/ تا ته پاییز/ تجربه‌های کیوترانه روان بود/ باران وقتی که ایستاد/ منظره اوراق بود. (همان: ۴۲۱)

۳.۶. ماه

یکی از ویژگی‌های خاص ماه این است که صورت‌های مختلف به خود می‌گیرد و این تناوب تغییر شکل‌های گوناگون سبب شده است که استفاده از نماد ماه بسیار مورد توجه شاعران قدیم و جدید قرار گیرد. بر این اساس سمیح القاسم نیز از این واژه به عنوان نماد بسیار استفاده کرده است. او در قصیده «قمرنا المقذور» می‌گوید: «یا أيها المغذور من عام وراء الاربعین.../ یا أيها المتروک مشجوع الجبین/ شبابة الراعی تعود فلا تمل من الحنین» (قاسم، ۱۹۹۲: ۱۹۱/۱) (ای ماهی که بیش از چهل سال است فریفته شده‌ای، ای ماه رها شده در غم و اندوه، جوانی بر می‌گردد غمگین نباش) حزن و اندوه شدید ماه را به تصویر می‌کشد؛ تصویری از ماه فریفته، ماه افسرده و غمگین که چون ماه دردمند و رنجیده که چیزی جز غم و درد نقش بسته بر پیشانی‌اش ندارد. او در قصیده‌ای با عنوان «أمشی» می‌گوید: «قلبی.. قمر أحمر...» (همان: ۲۴۸/۱)

قلب اندوهگین خود را چون ماه سرخ فام می‌داند. او شدت غم و اندوه خود را به ماه سرخ تشبیه می‌کند.

گاهی ماه جنبه منفی دارد و نماد یک عنصر نامطلوب به شمار می‌رود همچنان که شاعر در قصیده‌ای با عنوان «محاولة لتركيب صور قديمة ممزقة» می‌گوید: «یا قمر القمیره/ تسألنی ممن أنا زعلان/ منک انا زعلان / منک، فقد حرمتنی الرمان / و أنت طول اللیل/ فی حاکوره الجیران. (قاسم، ۱۹۹۲: ۶۲/۲) (ای ماه بازنده! از من می‌پرسی که از چه کسی دلگیرم، من از تو خاطر رنجیده، تو مرا از انار محروم کردی و در طول شب در باغچه همسایه بودی)

به اعتقاد شاعر ماه دشمن فلسطینی‌ها است و شاعر هرگونه ناخوشایندی و ناملامی خود را از مهتاب می‌داند. واژه «الرمان» دلالت بر آسایش و آرامشی دارد که شاعر در این قصیده همراه با ماه ذکر کرده و مدعی است که این آرامش توسط ماه یعنی دشمنانش سلب شده است.

و در جایی دیگر می‌گوید: «مات البشر/ جمیع البشر/ ومات القمر/ و راحت تکفنه الريح سرا و...» (قاسم، ۱۹۹۲: ۶۹۳/۲) (بشر مرد، تمام مردم مردند، و ماه نیز مرد و باد آنها را کفن کرد و...)

شاعر مصیبت فلسطین را به نابودی ماه و زوال آن تشبیه می‌کند. مرگ ماه توام با مرگ انسان بیان شده است. چنانکه راحتی و وحدت از میان مردم سرزمینش رخت بر بسته و مبارزان هر روز یکی پس از دیگری به شهادت می‌رسند. بدین ترتیب ماه نیز از دنیا رفت و به دست باد جنایتکار مدفون شد. او در قصیده «قطر الندی» می‌گوید: «متی یسعف الکشف/ یا قمر الروح/ کیف السری/ فی المحاق» (ای ماه روح من! کی از پرده برون می‌آیی؟ به محاق رفتن چگونه است) (قاسم، ۱۹۹۲: ۷۱۵/۲)

مراد از ماه را نه ماه آسمان که ماه روح و روان بشر می‌داند. او در تاریکی شب از گرفتگی ماه در هراس است. ماه درون را به یاری می‌طلبد تا هر چه زودتر با تابش خود راه را بنمایاند، چرا که پیمودن آن شبانه بی رخ مهتاب میسر نیست.

اما شاعر گاهی جنبه مثبت ماه را می‌نگرد و می‌گوید: «سلمت یا قمری/ علیا و مضیت من دنیا لدنیا/ و أنا هنا... مازلت أشعر بارتعاش فی یدیآ/ فکأنَّ راحتک الصغیره/ لم تزل .. فی راحتیا» (همان: ۸۳/۱)

(ای ماه من به من سلام کردی و از دنیایی به دنیای دیگر رفتی... من همچنان در دستم احساس لرزش می‌کنم، احساس می‌کنم دست کوچک تو همچنان در دستم است)

وی ماه را مونس و همدم غم و غصه‌اش می‌داند که با انوار پر محبت خود با او همدردی می‌کند و غصه‌هایش را تسکین می‌دهد.

ماه در شعر سپهری نماد نور است و آن را تجلی نور پروردگار عالم می‌داند، زیرا او در نمازش علاوه بر سرچشمه نور هستی، به افراد و یا چیزهایی که آینه وار آن نور را منعکس می‌کنند و یا رنگ‌های برآمده از آن نور بی‌رنگ هستند می‌اندیشد: در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف. (سپهری، ۱۳۸۰: ۲۷۲) او معتقد است با دیدن زیبایی نور ماه دهان از شگفتی باز می‌ماند: و دهان را بگشاییم اگر ماه درآمد (همان: ۲۹۳)

در شعر «غربت» می‌گوید: ماه تابیده به بشقاب خیار، به لب کوزه آب (همان: ۳۵۳) سپهری حضور نور ماه را که همان تجلی نور خداست به زیبایی به تصویر می‌کشد و معتقد است نور ماه با همه کس و همه چیز همراه است و از سویی دیگر این حقیقت را بیان می‌کند که خاطرخواهی ماه و سایر موجودات یک‌طرفه نیست بلکه ماه هم خاطر آنها را می‌خواهد زیرا هرچه زیر نور ماه است، ماه را می‌طلبد و ماه هم برای دیدن خواهان خود پایین می‌آید، و مانند گلی در دستان کودکی قرار می‌گیرد: چیزها دیدم در روی زمین: کودکی دیدم، ماه را بو می‌کرد. (همان: ۲۷۷)

در شعر صدای پای آب پایین آمدن ماه را به صراحت بیان می‌کند: بد نگوییم به مهتاب اگر تب داریم/ دیده‌ام گاهی در تب، ماه می‌آید پایین/ می‌رسد دست به دست ملکوت (همان: ۲۹۵-۲۹۶) از نگاه سپهری ماه هم مانند دانه ای که در مسیر رشدش به گل می‌رسد، نوعی تحرک و زندگی دارد که در تغییر شکل آن در آسمان و هم در اشکال گوناگونی که از آن در روی زمین منعکس می‌شود احساس می‌شود: سفر دانه به گل/ سفر پیچک این خانه به آن خانه/ سفر ماه به حوض (همان: ۲۸۲)

۳.۷. خورشید

خورشید دارای رمزی دو پهلو است زیرا میان دو ساحت روشنایی روز و تاریکی شب قرار دارد، طلوع خورشید، نماد تولد و غروب آن نماد مرگ تلقی می‌گردد. «خورشید، روشنایی و گرما می‌بخشد و نشانه حیات و سرچشمه نیروی انسان و کیهان است» (دوبوکور، ۱۳۷۳: ۸۰) در منابع کهن خورشید علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران زمین بوده است و به عنوان مظهر مملکت بالای چادر شاه و حتی بر روی درفش نقش خورشید قرار داشته و در ادبیات فارسی خورشید منبع پرتو افشانی و مظهر کمال زیبایی است. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۳۸)

سمیح قاسم در قصیده «الکرسی» می‌گوید: «یا صغاری/ کما کُنْتُکُمْ لَنْ تَكُونُوا/ لَنْ تَكُونَ المنافی، الضحایا، السیایا، السجون... لکم الشمس و السنبله» (قاسم، ۱۹۹۲: ۵۷۶/۳-۵۷۷) (ای فرزندان کوچک من، شما مانند کودکی من نخواهید بود، شما مانند نسل من، تبعید، قربانی، اسیر و زندانی نخواهید شد... شما خورشید و سنبل خواهید داشت)

خورشید به عنوان منبع نور، حرارت و روشنایی آمده است، هدف شاعر از خورشید، سوختن و بخشیدن روشنایی و نیروست. شاعر واژه «الشمس» را نماد زندگی می‌داند و کودکان فلسطینی را

خطاب قرار می‌دهد و به آنها امید می‌دهد و می‌گوید: ای کودکان من! شما مانند من در دوران کودکی نخواهید بود چون تبعید، قتل، اسارت، و زندان از بین خواهد رفت و به جای آن، خورشید آزادی و سنبل صفا و محبت را برای آنها آرزو می‌کند.

«الشمس» در قصیده «سیره بنیون» نماد سرزمین قدس است. «عندما جاء نبأ الشمس و النبع و العاصفه/ کان «بنیون» مازال فی مهده العسکری...» (همان: ۱۸۹/۴) (وقتی خبر خورشید و جریان آب و طوفان آمد بنیون همچنان در گهواره^۱ نظامی‌اش بود)

در قصیده «أنا و أنت» شاعر خورشید را رمزی برای آزادی و امید به کار برده است و می‌گوید: «بالشمس ضوء الشمس ملتحم...» (قاسم، ۱۹۸۷: ۲۴۸) (نور خورشید به خورشید چسبیده است) شاعر خورشید را نماد آزادی می‌داند و معتقد است؛ همچنان که نور خورشید با خورشید یکی است و هرگز از آن جدا نخواهد شد، آزادی نیز با امید همیشه همراه است؛ یعنی تا وقتی امید به پیروزی در دل مردم فلسطین هست، پیروزی حتمی است.

و در جایی دیگر می‌گوید: «فی أن الشمس/ ستشرق.. / شمس الانسان» (همان: ۷۷) (در این که خورشید انسان بزودی طلوع خواهد کرد شکی نیست). شاعر خورشید را نماد پیروزی می‌داند و معتقد است باید به طلوع خورشید پیروزی ایمان داشت چون در طلوع آن شکی نیست.

سمیح قاسم در قصیده «مواكب الشمس» می‌گوید: «مواكب الشمس قد مارت محطمة / ظلام لیل علی آیامها جثما / و نحن سرنا بها، و ألحق رائدنا / والشمس أضحت لنا فی زحفنا علما» (قاسم، ۱۹۹۲: ۹/۱) (کاروان خورشید در حرکت است و سیاهی شب را در هم می‌شکند و همراه با آنها حرکت می‌کنیم و حق راهبر ما است و خورشید در مسیر ما پرچمی بر افراشته است)

وی برای خورشید کاروانی قرار داده است و آن را رمزی برای فاتحان و پیروز مردان فلسطین می‌داند. همراهی شب با کاروان خورشید رمزی است که ظلم و جنایات دشمن غاصب را چون شب، در برابر روشنایی و عظمت خورشید، نشان می‌دهد. او خود را همراه و همقدم با کاروان خورشید می‌سازد، حق، رهبر آنان و خورشید آزادی و امید، درفش برافراشته و پیشرو آنان است و با درخشش و روشنایی خود، مبارزان خستگی‌ناپذیر را روشنی و امید و نیرو می‌بخشد.

شاعر در قصیده «الذئاب الحمر» می‌گوید: «بلادنا.. القدر المحتوم قاطنها/ مذ كانت الشمس، ما لانت و ما لانا/ و طارفُ المجدِ أفسمنا نشیده / علی التلید الذی شادت ضحایانا» (قاسم، ۱۹۸۷: ۱۰۲) (بر سر سرزمین ما همان قضا و قدری خواهد آمد، که از آغاز برایش مشخص شده است و ما سوگند خوردیم که آنچه را شهدای ما پیش از این بر پا ساختند اکنون بر عظمت و شکوه آن بیفزاییم)

وی خورشید را نماد ملت فلسطین و مقاومت آنها می‌داند؛ ملتی که محکوم به سرنوشت حتمی است هر چند این قصیده بر روحیه تسلیم‌ناپذیری و اسارت‌گریزی شاعر تاکید دارد ولی امید به شکوفایی مجد و بزرگی چون خورشیدی تابان در وجود ملت فلسطین جاوید و موروثی است.

شاعر در قصیده «ودم الشهيد رسالة نبویة» می‌گوید: «و لكل فجر شمس و لفجرنا/ شمس من الشهداء و يشعلها الدم» (قاسم، ۱۹۹۲: ۴۱۴/۲) (هر فجری را خورشیدی است و خورشید فجر ما شهدا هستند که خون آنها فجر پیروزی را آشکارتر می‌سازد)

شاعر در این قصیده خورشید را رمز خاص شهیدان وطن قرار می‌دهد و معتقد است خورشید آغاز روشنائی و پایان ظلمت است و هر شبی را سپیده‌ای است پس طلوع خورشید سحرگاهی را رمزی برای شهیدان توصیف می‌کند و سرخی آن را نماد خون پاک آنها می‌داند که با شهادت خود درخشیدند و فجر پیروزی را در میان سیاهی ظلم و ستم آشکار ساختند.

در قصیده «الیک هناک حیث تموت» می‌گوید: «الیک هناک حیث تموت/ کالشمس الخریفیة/ بأکفان حریریة» (همان: ۱۰۹/۱) (همان جایی برو که می‌میری چون خورشید پاییزی که می‌میرد و با ابرهای چون کفن حریر کفن پوش می‌شود)

شاعر در نهایت یاس و ناامیدی خورشید را چون آفتاب پاییزی و ابرها را چون کفن حریری می‌داند که پیرامون خورشید را پر کرده‌اند. خورشید پاییزی با غروب غم بارش حکایت از سرخی و خون و قتل و کشتار دارد، خورشید پاییزی سمبل غربت و آوارگی و تبعید و جلای وطن است و آن نمادی است برای غروب روشنائی‌ها و امید که چون روزهای پاییزی کم رنگ و کم داوم است و بزودی به ظلمت و جنایت مبدل می‌شود.

خورشید در شعر سپهری نماد زندگی است که تمام شدنی نیست و آنچه به زندگی کمال می‌دهد پیوند است و همین پیوندها است که زندگی را تمام نشدنی می‌کند. نور در صورتی وجود دارد و وجودش احساس می‌شود که چیزی باشد تا بازتاب تصویرش اثبات وجود نور باشد. او در شعر صدای پای آب می‌گوید: تا بخواهی خورشید، تا بخواهی پیوند. (سپهری، ۱۳۸۰: ۲۸۹)

دلخوشی‌ها کم نیست: مثلا این خورشید (همان: ۳۸۶) از نگاه شاعر زندگی یعنی جریان هرچه که در پیش چشم یا در ذهن مان جاری است. چون هست خوب است و جای شکر دارد، پس خورشید هم نعمتی از نعمت‌های پرودگار عالم است و حضور آن به معنای جریان زندگی است و چون هست باید شکر گزار بود. او معتقد است هر بار که خورشید طلوع می‌کند زندگی تازه‌ای آغاز می‌شود: صبح‌ها وقتی خورشید درمی‌آید متولد بشویم. (همان: ۲۹۸)

سپهری خورشید را منبع نور و نماد حقیقتی می‌داند که می‌خواهد از هر روزنه‌ای بر دل انسان بتابد ولی افراد هرچند کوتاه فکر با این حق درستینند: جنگ یک روزنه با خواهش نور/ جنگ یک پله با پای بلند خورشید. (همان: ۲۸۲)

او در شعر خواب تلخ با آوردن ترکیب استعاری «گیاه نارنجی خورشید» خورشید را مانند گیاه نماد امیدواری می‌داند: گیاه نارنجی خورشید در مرداب/ در مرداب اتاقم می‌روید کم کم (همان: ۷۸)

۳.۸. کوه

کوه‌ها با قلل‌های رفیع از جمله عناصر طبیعی است که شاعران بسیار به آن توجه داشته‌اند کوه به عنوان یکی از عناصر طبیعت در اشعار شاعران، نماد پایداری، مقاومت، سربلندی و ایستادگی است و در اشعار سمیع قاسم کوه نماد امری فرازمینی است که دست یافتن به آن بسیار مشکل است و مفهومی مقدس دارد در قصیده «المئذنة» می‌گوید: «رسول علی جبل/ غادرته القبائل/ وحیدا/ بعیدا...» (قاسم، ۱۹۹۲: ۴۱۳/۳) (آن مانند پیامبری است که قبایل او را بر روی کوه رها کرده و دور شده‌اند)

وی مناره مسجد را به پیامبری تشبیه می کند که بر کوه مقاومت تنها رها شده است و از پیشینیان برای ما به یادگار گذاشته شده است و معتقد است که در دفاع از آن باید چون کوه استوار باشیم. و در قصیده «الشاعر السجین» می گوید: «هل یخمد برکان النور المتدفق فی درب النصر!... و السجین سیضی برکانا یجتاح سرادیب الکفر...» (همان: ۱۲/۱) (آیا این کوه آتشفشان که در راه رسیدن به پیروزی سرازیر و جاری شده است به خاموشی می گراید... بزودی زندان کوه آتشفشانی خواهد شد که از سرداب‌های کفر عبور خواهد کرد).

او عنصر کوه را در واژگانی چون «برکان» به کار برده است. لفظ «برکان» رمزی برای شورش و قیام است؛ شورش از پشت میله‌های زندان که با تمام دردها و شکنجه‌ها چون کوه آتشفشان منفجر می شود. این کوه آتشفشان همان انقلاب و انفجار نور آزادی و رهایی از قید و بند اسارت است که تمام سرداب‌های کفر و تاریکی را سرکوب می کند.

سمیح در قصیده «لیدِ ظَلَّتْ تُقاوم» می گوید: «مصرُ بُرکان.. وکلُّ الشَّعبِ یحُمی بور سعید/ أیها الإخوة.. و النصر أکید...» (قاسم، ۱۹۸۷: ۴۶۱) (مصر مانند کوه آتشفشان است و تمام ملت از استان بورسعید حمایت کردند، ای برادران پیروزی حتمی است)

سرزمین مصر را به کوه آتشفشان تشبیه می کند؛ سرزمینی که تمام مردمش متحد و متفق شده‌اند و از مرز و بوم آن دفاع می کنند و واژه «برکان» رمزی برای شورش و قیام است.

کوه در شعر سپهری، روشن و سرشار از نور است و خدا در آن حضور می یابد و در شعر «از روی پلک شب» خدا را در روشنی کوه می بیند: شب سرشاری بود/ رود از پای صنوبرها تا فراترها رفت/ دره مهتاب اندود و چنان روشن کوه که خدا پیدا بود (سپهری، ۱۳۸۰: ۲۳۳-۲۳۴) همچنین مفهوم تحمل دشواری‌های راه سلوک و گذر از مرحله‌ای به مرحله دیگر به صورت بالا رفتن از صخره، تپه و... در اشعارش بسیار دیده می شود، او در شعر «تنها باد» می گوید: از صخره شدم بالا، در هر گام، دنیایی تنهاتر، زیباتر/ و ندا آمد: بالاتر، بالاتر (همان: ۲۵۱)

۳.۹. گل

گل از جمله عناصری است که شاعران از آن استفاده استعاری کرده‌اند. گل نماد بسیاری از مفاهیم است که بر حسب رنگ‌هایش بیانگر صفات مختلف است: گل سرخ سمبل وجود، راز هستی، ذات حقیقت، کمال محض، اوج زیبایی و نیز ذات خداوند است. سمیح گل را به طور کلی برای وطن که خانه همه فلسطینیان است به کار برده است، چنانکه در قصیده «مزمور وجد محفورا علی صخره» می گوید: «أسیر الورد الذی ینمو علی صخر و نار» (قاسم، ۱۹۹۲: ۵۲۷/۱) (گل سرخی را می جویم که بر سنگ و آتش می روید)

وی گل سرخ را رمزی برای خانه و سرزمین آورده است که در نهایت زیبایی و طراوت در میان صخره‌ها و آتش یعنی ظلم و ستم رشد می کند. او در قصیده «ماذا سأقول» می گوید: «یا وردة قلبی المذبوح! یا روحی» (همان: ۲۵۴/۱) (ای گل سرخ پرپر شده که در قلب من جا داری، ای روح من)

گل سرخ پژمرده را رمزی برای برادران شهید قرار داده و قلب نالان مادر رنجیده‌ای که فرزندش را از دست داده است به گل سرخ پژمرده ای تشبیه کرده است و در قصیده «احکی للعالم» نیز می‌گوید: «أحکی للعالم.. أحکی له.. عن فأس قتلت زنبقه»

ولی سپهری با رویکردی متفاوت به واژه گل می‌نگرد؛ او گل سرخ را به عنوان یک پدیدهٔ دنیوی، نمادی از کل هستی می‌داند و از نگاه او گل سرخ سمبل وجود، راز هستی، ذات حقیقت، کمال محض، اوج زیبایی و نیز ذات خداوند است زیرا می‌گوید کار ما شناسایی راز گل سرخ نیست. زیرا ما همواره به طور جزئی به امور می‌نگریم پس ما نمی‌توانیم به ذات پدیده‌ها دست یابیم، زیرا عقل و حواس پنجگانهٔ ما ادراک محدودی دارد، لذا کار ما شناخت تحلیلی تجربی و یا عقلی راز گل سرخ نیست بلکه کار ما این است که در جادوی گل سرخ غوطه‌ور شویم، خودمان را به دست زیبایی آن بسپاریم و کلیت گل سرخ را در لحظهٔ حال دریابیم و محو وجود او شویم (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۹۷۴/۲)

کارما نیست شناسایی راز گل سرخ/ کار ما شاید این است/ که در افسون گل سرخ شناور باشیم (سپهری: ۱۳۸۰: ۲۹۸)

سمیح در قصیدهٔ معروف «حواریة القنطرة و الیاسمینة» که حکایت از گفتگوی میان پل و گل یاسمن می‌کند، می‌گوید: «وأعضاء بناتی/لم تزل منها قناطر/ امسکت فی رقصه الموت بأیدی یاسمینة/ جذرها مازال فی محتقن الأسرار صابر» (قاسم، ۱۹۹۲: ۶۲۱/۱)

سمیح گل یاسمن را رمزی برای سرزمین قرار داده که لحظه‌ای آرامش و امنیت به خود ندیده است و چون گلبرگ‌های یاسمن پرپر شده و به خون آغشته شده است. گفتنی است که پل در این قصیده اسوه مقاومت و پایداری بوده که سنگ هایش تمام تاریخ و سرگذشت وطن را مو به مو حکایت می‌کند. و ریشهٔ یاسمن‌ها در قلب مردم است و اگر خودشان پر پر شدند یادشان همواره در دل‌ها خواهد ماند.

شاعر در قصیده «زنابق لمزهريهٔ فیروز» می‌گوید: «لدىَّ یا صديقةُ/ زنابق حمراء/ ألوانها دماء/ من القدس العتيقه/ زنبقه حزينه/ من دم بنت عمّ/ وجدتها مذبوحه.../ زنبقه بريئه.../ زنبقه ريانة.../ زنبقه شريتها...» (همان: ۲۸۶-۲۸۷/۱) (ای دوست من گل‌های زنبق زیادی دارم، زنبق سرخ که به رنگ خون است که به خاطر آزادی قدس به رنگ خون شده است، زنبقی که به خاطر خون دختر عمومی خود که او را سر بریده‌اند غمگین است، زنبق بی‌گناه، زنبق شاداب، زنبقی که آن را خریدم...)

او با تعبیری زیبا گل‌های زنبق نیلوفری را نماد دختران شهید فلسطین قرار داده است. دخترانی به زیبایی گل‌های رنگارنگ بهاری که در گلدان نیلوفری یعنی خاک بیت المقدس کاشته شده و رشد و نمو یافته است اما دیری نمی‌گذرد که دستی غاصب این گل‌های زنبق آبی را از شاخه‌ها جدا کرده و پرپر می‌کند.

تکرار این تعبیر را در قصیده «الیک هناک حیث تموت» شاهد هستیم که می‌گوید: «الیک هناک حیث تموت/ کزنبق بلاجذر» (همان: ۱۰۹/۱) (برو آنجا که می‌میری مانند گل زنبق بی‌ریشه)

گل زنبق بی‌ریشه رمزی برای دختر شهید به کار رفته است و گاهی گل‌های زنبق روییده در فصل زمستان را تعبیری برای خود و هر فلسطینی دیگر بیان کرده است.

(همان: ۲۵۷/۱) (به جهانیان خواهیم گفت در بارهٔ تبری که گل‌های زنبق را نابودکرد) او گل زنبق را سمبل کودکان شهید قرار داده که با تبر ظلم و تجاوز به شهادت رسیدند. گل نیلوفر یکی از نمادهای پرتکرار شعر سهراب است که ریشه در تفکرات عرفانی او دارد. گل نیلوفر مظهر کمال است زیرا با وجود روییدن در باتلاق به گل و لای آغشته نمی‌شود و همواره به سوی خورشید در حرکت است (رجب‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۶) گروهی نیلوفر را کنایه از اسراری می‌دانند که بعدها سهراب را متحول کرد (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۲۸) به عنوان نمونه نیلوفر در شعر او رمز شکوفایی و بیداری است و آنگونه که صاحب‌نظران معتقدند این بیداری نشان کمال اندیشهٔ انسان است (عابدی، ۱۳۷۶: ۱۳۹)

او در شعر «نیلوفر» می‌گوید: در پس درهای شیشه‌ای رؤیاها/ در مرداب بی‌ته آینه‌ها/ هر جا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم/ یک نیلوفر روییده بود. (سپهری: ۱۳۸۰: ۱۱۹) به اعتقاد هندوها در لحظهٔ تولد بودا گل نیلوفری از زمین می‌روید و بودا به درون آن گام می‌نهد تا به ده جهت فضا خیره شود (متحدین، ۱۳۵۵: ۵۲۵) این اعتقاد در شعر سهراب نمود یافته است: نیلوفر رویید/ ساقه‌اش از ته خواب شفافم سرکشید/ من به رؤیا بودم/ سیلاب بیداری رسید/ چشمانم را در ویرانهٔ خوابم گشودم/ نیلوفر به همهٔ زندگی‌ام پیچیده بود/ در رگ‌هایش، من بودم که می‌دویدم/ هستی‌اش در من ریشه داشت/ همهٔ من بود. (همان: ۱۱۹-۱۲۰)

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که هر دو شاعر از عناصر طبیعت مانند: زمین، شب، صبح، باد، باران، ماه، خورشید، کوه و گل برای بیان مفاهیم نمادین خود بهره برده‌اند. با بررسی موردی عناصر طبیعت در اشعار سمیح قاسم معلوم شد که شاعر برای بیان اندیشه‌های خود در کنار نمادهای دیگر از عناصر طبیعت به عنوان نماد، بسیار بهره برده است و به کارگیری نمادین عناصر طبیعت در اشعار وی جایگاه ویژه‌ای دارد. وی همواره مردم را به نبرد تا آزادی سرزمین اشغالی و بیرون راندن صهیونیست‌های غاصب و اشغالگر فرا می‌خواند. وی با وجود اینکه یک شاعر واقع‌گرا است ولی واقع‌گرایی را با نمادگرایی در هم آمیخته و با زبان رمز به بیان اهداف و مسائل و مشکلات افراد جامعه فلسطین پرداخته است. او با زبان نمادین عناصر طبیعت، اندیشه، آرمان‌ها، ظلم، بی‌عدالتی و مقاومت مبارزان فلسطینی و جاودانگی آنان را به صورت نمادین بیان می‌کند. بسیاری از عناصر طبیعت در اشعار او بسامدی بالا دارند مانند زمین که شاعر در بسیاری از اشعارش به عنوان نمادی از وطن و فلسطین از آن یاد می‌کند.

در شعر سمیح قاسم، شب نماد جنایت دشمنان، صبح نماد پیروزی و پایان اشغال فلسطین، باد نماد بی‌ثباتی و ناپایداری، باران نماد انقلاب و بیداری، ماه نماد فرد محزون و غمگین، خورشید نماد زندگی، کوه نماد سربلندی و ایستادگی، گل نماد سرزمین فلسطین، درخت نماد باروری و نخل نماد مقاومت مبارزان فلسطینی است.

ولی با بررسی عناصر طبیعت در شعر سپهری می‌توان گفت، طبیعت‌گرایی وی بیش از هر چیز از سادگی روح و صفای باطنیش ناشی می‌شود؛ تا جایی که او هر آنچه از طبیعت را می‌بیند به شکلی زیبا و هنرمندانه توصیف می‌کند تا حدی که در بارهٔ او می‌توان گفت، طبیعت در منظر او چیزی جز زیبایی و تجلی پرودگار نیست. او در تمامی اشعارش تا بدان حد در مظاهر طبیعت غرق است که از عمق وجود به آنها عشق می‌ورزد. گویی در جهان بینی سپهری جز طبیعت سرشار از زیبایی چیز دیگر جای ندارد.

سهراب راه رسیدن به خدا را به کمک شناخت آفریده‌هایش طی می‌کند؛ تمام طبیعت برای او آیه‌ای از خالقش است. او در طبیعت نور را می‌جوید و از آن درس می‌گیرد و به دیگران نیز این راه را توصیه می‌کند. سهراب آرامشی را که یافته است برای تمام مردم می‌خواهد و با زبان شعر آرمان شهر خود را توصیف و دیگران را به تماشای طبیعت تشویق می‌کند.

شعر طبیعت سپهری بر عکس شعر سمیح قاسم خالی از درد و رنج است و سراسر شادی و نیکی و مهربانی و نور است. سپهری انسانی سیاسی نیست و گرایش‌های اجتماعی در شعرش یافت نمی‌شود ولی سمیح قاسم در شعر خود از طبیعت برای بیان درد، رنج، ظلم، فقر و محرومیت مردمش بهره گرفته است.

منابع

- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۸) رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ثروتیان؛ بهروز (۱۳۸۴) صدای پای آب، تهران، انتشارات نگاه.
- جندی، درویش (۱۹۸۶) الرمزية فی الادب العربی، قاهره، دارالنهضة.
- خلیل جحا، میشل (۱۹۹۹) أعلام الشعر العربی الحدیث من أحمد شوقی إلى محمود درویش، بیروت، نشر العوده و دار الثقافة.
- دوبوکور، مونیک (۱۳۷۳) رمزهای زنده‌جان، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز.
- زرقانی، مهدی (۱۳۸۴) چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران، ثالث.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۰) هشت کتاب، تهران، انتشارات طهوری
- سلیمان، خالد (۱۳۷۶) فلسطین و شعر معاصر عرب، ترجمه شهره باقری و عبدالحسین فرزاد، تهران، نشر چشمه.
- سید حسینی، رضا (۱۳۷۶) مکتب‌های ادبی، تهران، انتشارات نگاه.
- شوالیه، ژان و آلن گرابران (۱۳۸۸) فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران، انتشارات جیحون.
- صفاری، کوکب (۱۳۵۷) افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی، تهران.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۶) از مصاحبت آفتاب، تهران، نشر ثالث.
- قاسم، سمیح، (۱۹۸۷) دیوان سمیح القاسم، بیروت، دارالعودة.
- _____ (۱۹۹۲) أعمال سمیح القاسم الكاملة، بیروت دارالجيل و دار الهدی.

_____ (۱۹۹۳) الاعمال الكاملة للشاعر سمیح القاسم، قاهره، دار السعد الصباح.
متحدین؛ ژاله (۱۳۵۵) نیلوفر، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره سوم - سال دوازدهم، شماره پیاپی ۴۷.
مقدادی، بهرام (۱۳۷۸) هدایت و سپهری، تهران، هاشمی
یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۶) فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها، تهران، انتشارات فرهنگ اساطیر

COPYRIGHTS

© 2022 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: رفیعی یدالله، بررسی تطبیقی نمادهای طبیعت در شعر سهراب سپهری و سمیح قاسم، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۶، شماره ۶۳، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۱۱۷-۱۳۶.